

## بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌های «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و روایات شفاهی آن

سکینه رسمی\*

عاتکه رسمی\*\*

### چکیده

اساطیر و حماسه ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند، از این رو برای شناخت آثار حماسی باید عناصر اسطوره‌ای را نیک شناخت. یکی از این عناصر اسطوره‌ای که رمز هستی است و با اساطیر آفرینش، پیوندی ناگسستنی دارد، اسطوره «آب» است. این عنصر که به عنوان یکی از عناصر متضاد چهارگانه جهان مادی در نزد اکثر ملل، مظهر جاودانگی و تداوم حیات است، دارای نقش اسطوره‌ای گشته است. در داستان کوراوغلو نقش اسطوره‌ای آب در کنار کوه و آتش برجسته است. اسباب اسطوره‌های برآمده از آب، گذر از آب، قوشابولاغ که قهرمان داستان را فرهمند می‌کند و او را قدرت بازو، نعره پهلوانی و هنر خنیاگری می‌بخشد با آب حیات ارتباط دارد، اگرچه نمود دیگر آب حیات را در آخر داستان می‌بینیم که کوراوغلو با خوردن آن به چهل تنان می‌پیوندد. نقش مشترک آب در داستان کوراوغلو، حماسه ملی ملت‌های ترک زبان، و شاهنامه فردوسی و روایت‌های شفاهی آن نشان از ارتباط تنگاتنگ و ظریف فرهنگ‌ها با یکدیگر دارند. این مقاله به مقایسه اسطوره آب در داستان حماسی کوراوغلو و شاهنامه فردوسی و روایت‌های شفاهی می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** شاهنامه، کوراوغلو، آب، اسطوره.

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول)، rasmi1378@yahoo.com

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، rasmi1390@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۵/۵/۲

## ۱. مقدمه

در حکمت باستان، جهان را متشکل از چهار عنصر متضادی می‌دانستند که با ترکیب خود دنیای فرودین را به وجود آورده‌اند. در میان عناصر چهارگانه، «آب» مهم‌ترین عنصری است که با زندگی ارتباط می‌یابد. «حدیث سنتی آب‌های آغازین که زادگاه جهان بوده‌اند، در روایات بسیاری مربوط به آفرینش‌های باستانی و ابتدایی کیهان یافته می‌شود» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۹۰ و ۱۹۲).

این عنصر، اصل هستی است و در واقع:

آب، آشناترین تجسم برای مفهوم زندگی است. آب رمز کل چیزهایی است که بالقوه وجود داشته، سرچشمه و منشأ و زهدان همه امکانات هستی است. آب که مبدأ هر چیز نامتماز و بالقوه و مبنای تجلی کاینات و مخزن همه جرثومه‌هاست، رمز جوهر آغازین و اولی است که همه صور از آن زاده می‌شوند و با سیر قهقراپی یا بر اثر وقوع ملحمه‌ای بدان باز می‌گردند؛ در آغاز بوده است و در پایان هر دوره تاریخی یا کیهانی نیز باز می‌آید. آب همیشه نامیه است و دربرگیرنده همه صور بالقوه در وحدت غیر متکثرشان. آب در آفرینش کیهان و اساطیر و آیین‌ها و شمایل‌نگاری‌ها، جدا از ساختار کلیت‌های فرهنگی مربوط به آن‌ها، همواره یک نقش دارد: مقدم بر هر نقش و صورتی است و محمل و تکیه‌گاه هر آفرینشی. (همان: ۱۸۹).

تجسم این عنصر به صورت مؤنث است، «در باورهای قدیم آب‌ها نماد مادر کبیر هستند و تولد، اصل مؤنث، زهدان عالم و باروری و نیروبخشی و چشمه‌حیات را تداعی می‌کنند.» (کوپر، ۱۳۷۹: ۱)

آب در اسطوره‌ها و حماسه‌ها و افسانه‌های جهان، همان اهمیت و کارکرد حیاتی خود را حفظ کرد.

در بین ملل مختلف، ازلی بودن عنصر آب را می‌یابیم، چنان‌که:

در اساطیر آشور و بابل، آب عنصر ازلی است که از آمیزش آب شیرین (آپسو) و شوراب (تیامت) همه آفریدگان پدید می‌آیند که در رأس آنان ایزدان‌اند. چشمه‌هایی که از سطح زمین سر برآوردند، از آپسو ناشی شدند. آپسو را با رود و اقیانوس یونانیان می‌توان سنجید که هومر نیز او را پدر همه چیز خوانده است. تیامت چهره شخصیت یافته دریا بود و به گونه عنصری زنانه نمایانده می‌شد که جهان را زاد. (ژیران و همکاران، ۱۳۷۵: ۵۹)

## ۲. بیان مسأله

در ایران باستان عنصر آب و چشمه‌ها به سه ایزد آناهیتا، آپام نپات یا بُرز ایزد و تیشتر منسوب بوده است. مهم‌ترین ایزد آب در ایران باستان آناهیتا است.

الهه آب در ایران باستان "اردویسور آناهیتا"، در بین‌النهرین "اِنا" و در باور دیگر تمدن‌ها هر یک با نامی و به گونه‌ای پرستش می‌شده‌اند. برخی از پژوهشگران معتقدند آناهیتای ایرانی، همتای "سرس وتی" ودایی، "ایشتر" بابلی، "دیمیترا" و "آفرودیت" یونانی است. آب بالقوه رمز زندگی است (آب حیات) زمین، جانوران و زنان را بارور می‌کند. کلیت آب، ماه و زن، مدار «انسانی-کیهانی» باروری تصور شده است. نشانه‌های توجه به آب در دوران نوسنگی را روی ظروف با علامت  $\nabla$  شاهد هستیم. (برگرفته از الیاده، ۱۳۷۲: ۱۹۰).

دلیل اینکه آناهیتا را مؤنث پنداشته و ایزدبانو خوانده‌اند، به خاصیت باروری، فراوانی و زندگی‌بخشی آب باز می‌گردد.

آپام نپات دیگر ایزد آب است که در «اوستا» به معنی فرزند آب‌هاست. وی در اعماق آب‌ها به سر می‌برد و آن را توزیع می‌کند. نیرومند و بلندبالا و دارنده اسب تندرو است. صفت تیزاسب همیشه با او است.

در زامیادیشْت-یشتی که به نام زمین است، اما بیشتر مطالب آن مربوط به فره است-آپام نپات به عنوان ایزدی نیرومند و بلندقامت و دادرس دادخواهان ستایش می‌شود و صفت تند یا تیزاسب دارد و خواسته او این است که به فره‌ای که در نبرد ایزد آتش با اژدهای سه پوزه بددین (ضحاک) به سوی دریای فراخکرد گریخته است، دست یابد. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۲).

سومین ایزد آب در ایران باستان تیشتر می‌باشد که منجمان قدیم آن را به عنوان شعرای یمانی می‌شناخته‌اند. طلوع این ستاره نشانه باران بوده است. تیشتر پیش‌نمونه آب را به شکل باران به سراسر جهان بخشید و اصل همه آب‌ها، سرچشمه باران و باروری به شمار می‌رود. (اسماعیل پور، ۱۳۸۱: ۸۱)

در اساطیر ترک این نقش به سولوقون (پادشاه آب‌ها) Sulukun: Sular Krali، سو آناسی (مادر آب) Su Anasi: Si Tanrıçası، سو آتاسی (پدر آب) Su Atasi: Su Tanrisi و سوروحی (روح آب) Su Ruhu: Su iyesi داده می‌شود.

مفهوم سولوقون Sulukun پادشاه آب‌ها یا زندگی‌کننده در آب‌هاست. ارتباط آن با کلمه Su (آب) به وضوح دیده می‌شود. واژه سولوق (Suluk) به معنی خنجر است. پسوند «قون» در آخر اسم واژه (Kun/Hun) معنی انسان را تداعی می‌کند. حکومت زیر آب‌ها از آن اوست. بنا به برخی روایات اولین انسان بوده که روحش زیر آب‌ها رفته و در آن‌جا حاکم شده است. گله‌های بی‌شمار دارد، وقایع سال آینده را می‌داند. روح‌های تحت امرش سولوقون لار «Sulukunlar» نامیده می‌شوند. در میتولوژی قوم یاقوت از آن‌ها به موجودات ذی‌روح که در برکه‌ها و نهرهای عمیق زندگی می‌کنند، تعبیر می‌شود. سیمایشان شبیه انسان است، اما ابرو ندارند. باور عام بر کوتاه قد بودن آن‌هاست. در ینلقاتک (نوروز) این موجودات روی زمین می‌آیند. به انسان‌ها طلا می‌بخشند، لکن این سکه‌ها در عرض هفت روز تبدیل به حلبی می‌شوند. گاه مؤنث این خدایان به زنان در حال زایمان کمک می‌کنند.

سو آناسی (مادر آب) Su Anasi: Su Tanrıçası، الهه دیگر است، موجودی ذی‌روح که در آب زندگی می‌کند، گیسوان بلند سیاه - و بعضاً زرد- او تقریباً تا زمین می‌رسد. رنگ بدنش قرمز، چشمان بدون ابروانش، سیاه و درشت است، معمولاً در ساحل یا روی اسکله در حال شانه زدن موهایش با شانه طلایی (یا نقره‌ای) دیده می‌شود. از انسان‌ها می‌هراسد و به سرعت در آب فرو می‌رود و ممکن است حین فرار شانه طلایی (یا نقره‌ای) اش را در ساحل جا بگذارد. لیکن به این شانه نباید دست زد، چون اشخاصی را که آن را بردارند راحت نمی‌گذارد. گفته می‌شود همسر Su Atasi ایزد آب است. برخلاف Su Atasi و Su iyese (مالک آب) نشستن در ساحل و کنار آب را دوست دارد.

سوآتاسی (پدر آب) Su Atasi: Su Tanrisi، دیگر ایزد آب است، این ایزد در دل اقیانوس‌ها و آب‌های عمیق زندگی می‌کند و از دید انسان‌ها مخفی می‌ماند، و آدمیانی را که آرامش او را به هم بزنند غرق می‌کند و از کسانی که آب‌ها را بیالایند، نفرت دارد.

سو روحی (روح آب) Su Ruhu: Su iyese، این الهه، نگهبان و مالک آب می‌باشد، نه تنها رودها بلکه چشمه‌ها نیز نگهبانانی بر خود دارند که این نگهبانان به انسان‌ها ضرر نمی‌رسانند. این ارواح بدون گیسو و ریش و ابرو می‌باشند، رنگ آن‌ها مایل به آبی است و پیراهنی سفید بر تن دارند، گاهی شاخ بر سرشان دیده می‌شود و گاه در شکل ماهی و مار نمود می‌یابند. بعضی به شکل ماهیان دریایی، دارای دم می‌باشند و در اعماق آب‌ها در کاخی بزرگ زندگی می‌کنند. (رک: Karakurt, 2011: 20- 21) قابل توجه است که این موجود در بین ملل ترک هم به صورت مذکر هم به صورت مؤنث نمود یافته است.

در باورهای دینی نیز همه چیز از آب هستی می‌یابد. در قرآن کریم تصریح شده که همه چیز از آب زندگی می‌یابد «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء: ۳۱) «و از آب هر چیز را زنده گردانیدیم» و می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ» (ابراهیم: ۳۲) «اللَّهُ أَنْ كَسَّ اسْتِ كَه بِيَا فَرِيدِ هَفْتِ آسْمَانِ وَ هَفْتِ زَمِينِ وَ فَرُو فَرَسْتَادِ آبِي اَزِ آسْمَانِ تَا بِيْرُوْنِ اُورِدَ بِهٖ اَنْ اَبِ هَمَّهٗ مِيَوْهَهَا، رُوْزِي شَمَا رَا وَ رُوَانِ كَرْدَ شَمَا رَا كَشْتِيْ هَا تَا بِهٖ فَرْمَانِ اُو دَرِ دَرِيَا رُوَانِ گَرْدَدِ وَ جُوِيْ هَا رُوَانِ كَرْدَ شَمَا رَا.» و «مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَاُخْرِجَ بِهٖ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (بقره: ۱۶۴) «آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده است و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده داشته...» در داستان کوراوغلو این عنصر در کنار کوه و آتش نقش مهمی ایفا می‌کند. این نقشها اغلب با شاهنامه فردوسی و روایات شفاهی آن اشتراکاتی دارد که این امر دال بر نزدیکی فرهنگها و ارتباط اقوام با یکدیگر است.

### ۳. پیشینه تحقیق

در مورد اسطوره آب در شاهنامه تحقیقاتی چند صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان به: اسطوره آب و بازتاب آن در داستان رستم و اسفندیار (عدنانی، ۱۳۷۹)، تحلیل نقش نمادین آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی براساس روش نقد اسطوره‌ای (یاحقی، ۱۳۸۸)، کهن نمونه آب و کارکرد آن در اسطوره و حماسه (شریفیان و همکار، ۱۳۹۰)، بررسی و تحلیل بازتاب اساطیری آب در شاهنامه فردوسی (طغیانی، ۱۳۹۰)، از هیرمند تا تیسر، رمزگشایی اسطوره‌ای آب در شاهنامه و انه‌اید ویرژیل (محسنی‌نیا، ۱۳۹۳) اشاره کرد، اما در ایران اگرچه درباره حماسه کوراوغلو - که به آذربایجان نسبت داده شده است - کارهای تحقیقی اندکی صورت گرفته است که از آن جمله اثر ارزشمند کوراوغلو در افسانه و تاریخ (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶) و چند مقاله از جمله: بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو (رسمی، ۱۳۹۲)، بررسی تطبیقی رخس رستم و قیرات کوراوغلو (رسمی، ۱۳۹۳)، پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی و داستان‌های کوراوغلو (رسمی، ۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی آموزه‌های اخلاقی شاهنامه و داستان کوراوغلو (رسمی، ۱۳۹۴) و مقایسه نبرد پدر و پسر در داستان‌های «رستم و سهراب» و «کوراوغلو و کرداغلو» (رسمی، ۱۳۹۵) اشاره کرد ولی درباره اسطوره آب هیچ تحقیقی صورت نگرفته است. این پژوهش به بررسی تطبیقی اسطوره آب در داستان کوراوغلو و شاهنامه فردوسی و روایت‌های شفاهی

۵۶ بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌ای «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و ...

مربوط بدان می‌پردازد و نمودهای مشترک را مورد بررسی قرار می‌دهد. مبنای تحقیق بر اساس مکتب امریکایی است.

در مکتب امریکایی حیطه ارتباطات و تاثیرات ادبی از زمینه های پژوهش در ادبیات تطبیقی دانسته می‌شود، منتها از منظری فراختر، بدین سان که در یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات گرایانه اصرار نمی‌شود و قبول می‌شود که برخی اشتراکات بین آثار ادبی ناشی از روح مشترک همه انسانهاست و بیشتر بر آن است که ادبیات به عنوان پدیده جهانی و در ارتباط با سایر شاخه های دانش بشر و هنر های زیبا معرفی شود» (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۵۱-۷۱).

#### ۴. نمودهای اسطوره‌ای آب در داستان کوراوغلو و شاهنامه فردوسی و روایات شفاهی آن

عنصر حیات بخش آب در داستان کوراوغلو و شاهنامه فردوسی نمودهای برجسته‌ای دارد. بیشتر نقش های اسطوره‌ای آب در داستان کوراوغلو با شاهنامه و روایات شفاهی همسویه است که در زیر به هر یک از آنها پرداخته می‌شود.

##### ۱.۴ برآمدن اسبان از دریا

آب رمز صورت مثالی آفرینش مادی است:

آب علاوه بر این که نمادی از آغاز و پایان حیات مادی است، رمزی از باروری و زیایی بی توقف زندگی نیز هست: غوطه زدن در آب، رمز رجعت به حالت پیش از شکل‌پذیری و تجدد حیات کامل و زایش نو است، زیرا هر غوطه‌وری برابر با انحلال و اضمحلال صورت و استقرار مجدد حالت نامتعین مقدم بر وجود است و خروج از آب، تکرار عمل تجلی صورت در آفرینش کیهان. پیوند با آب همواره متضمن تجدید حیات است، زیرا از سویی در پی هر انحلالی، "ولادتی" هست و از سوی دیگر، غوطه خوردن، امکانات بالقوه زندگی و آفرینش را مایه‌ور می‌کند و افزایش می‌دهد. آب از طریق رازآموزی، ولادتی نو را به بار می‌نشانند و به مدد آیین جادویی، درمان بخش است و به برکت آیین‌های مربوط به مردگان، موجب رستاخیز پس از مرگ (حیات مجدد) است. آب با در برگرفتن همه امکانات بالقوه، رمز زندگی شده است [آب حیات]؛ لبریز از تخم و جرثومه که زمین و جانوران و زنان را بارور می‌کند. (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۸۹-۱۹۰).

در داستان‌ها گاه اسب‌ها از دل آب زاده می‌شوند. «اسب محرم راز آب‌های بارورکننده است و مسیر زیرزمینی آب‌ها را می‌شناسد. این امر روشن می‌سازد چگونه از اروپا تا خاور دور، نعمت بیرون جوشیدن چشمه‌ها به ضربات اسب نسبت داده می‌شود.» (شوالیه و همکار، ۱۳۷۸: ۱۵۱)

در داستان‌های ترک‌ها نیز دریا، اصل اسب‌های اسطوره‌ای است، «به قول زکی ولیدی طوغان ترک‌ها معتقدند که خداوند آنان را در بخشیدن اسب‌های زاده شده از نسل نریان‌هایی از دریا (دریاچه) و یا از کوه آمده بی‌نظیر، بر ملل و اقوام دیگر ترجیح داده است» همو درباره اسب‌های مشهور ختلان، که ناحیه‌ای بر مسیر علیای جیحون بوده، می‌نویسد:

... این اسب‌ها، اسب‌هایی بوده‌اند که بنا به باور عمومی، از نریان‌های دریایی تولید شده بودند و چینی‌ها در سده‌های نخستین میلادی از این‌ها خبر داشته، برای به دست آوردن چنین اسب‌هایی تقلا می‌کرده‌اند. در اطراف شاخه و خش از رود جیحون نیز به وجود افسانه‌ای درباره اسب‌های برآمده از نسل نریان دریایی اشاره شده است. (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۱۹۹-۲۰۰).

در فضای داستانی کوراوغلو، اسب‌ها مهم‌ترین عنصر اسطوره‌ای به حساب می‌آیند. این اسب‌ها با اسطوره آب پیوند می‌یابند. در داستان کوراوغلو روزی علی کیشی، گلّه را به ساحل دریا برده بود که ناگاه متوجه شد که دو اسب نر (آیغیر) از دریا خارج شدند و به سوی گلّه آمدند، وی از این ماجرا به کسی سخنی نگفت. از آن روز به بعد گلّه را زیر نظر گرفت تا از نژاد آن اسب‌ها چه حاصل آید. وی روزها و ماه‌ها را برشمرد تا این‌که در زمان معین از دو مادیان دو کرّه به دنیا آمدند که اصل دریایی داشتند. (تهماسب، ۱۳۸۲: ۱۸) علی کیشی این دو اسب را به نام‌های قیرات (سیاه‌رنگ) و دورات (گُرد) خواند. «در روایت «قاف‌پن» این اسب‌ها از رود جیحون زاده می‌شوند.» (اوزون، ۱۳۸۸: ۹۱۴) در منظومه کوراوغلو آمده است:

به روزی خجسته علی گلّه را	به دشتی پراکنده بهر چرا
به دشتی نزه بر کرانش یمی	که جان را فرح بخشد او هر دمی
زمان همچنان در سکون می‌گذشت	که ناگاه ابری پدیدار گشت
تُبد ابر، بل غول بی‌پا و سر	دهان را گشوده به صدها شرر
مگر تا جهان را بیوبارد او	سپاهی روان کرده هر سمت و سو

چو گستاخ شد آسمان بر زمین	حوادث ز هر سو گشوده کمین
پس آن‌گاه دریا بشد خشمگین	ز صولت برآهیخت شمشیر کین
خروشیده امواج بر همدگر	فلک را شد از بانگ آن گوش کر
نشد دشت ایمن ز طوفان یم	تناور درختانش گشتند خم
رمیدند اسبان نر و مادیان	تو گویی قیامت رسید آن زمان...

ولی ناگهان خفت طوفان یم	ز هستی فلک قهر خود کرد کم
بخندید خور سوی دریا به ناز	برآورده دریا بدو صد نیاز
زمین و زمان آن‌گه آرام شد	ز گلّه نر و مادیان رام شد
بشد غرق حیرت علی آن چنان	که یابد غریقی ز غرقاب امان
بناگه یکی صحنه‌اش رو نمود	عجب نغمه‌ای روزگاران سرود
دو اسب اصیل و نجیب از قضا	ز دریا برآمد به امر خدا
که از نسلشان بهره یابد زمین	بدانها بنازند در بزم و کین

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۴۲-۴۱)

به احتمال زیاد زایش قیرات و دورات از آب در طی زمان، از حکایت‌های دیگر به داستان کوراوغلو رسوخ پیدا کرده است، چرا که در حکایتی مشابه زایش اسب از اصل دریایی را می‌توان در داستان‌های «دده قورقود» مشاهده کرد چنان‌که در داستان «بامسی بیرک» بازگنان از سرزمین روملی برای او کره دریایی خاکستری رنگ (دنیز قولونو بوزآیغیر) می‌آورند. درباره این‌که اسب‌های چنگیزخان نیز اصل دریایی داشته‌اند افسانه‌ای وجود دارد. در داستان «ما ادای قارا» اسب «کوکودی مرگن» از اصل آب می‌باشد. (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۰۰)

داشتن اصل دریایی اسب‌ها در شاهنامه نیامده است لیکن در روایات شفاهی داشتن اصل دریایی رخش مطرح شده است، «می‌گویند هر اسبی را که رستم برای خود انتخاب می‌کرد، زود از دست می‌داد چون هیچ اسبی طاقت سنگینی رستم را نداشت، وقتی رستم پشت آن اسب می‌نشست، کمر اسب می‌شکست و می‌مرد. از این جهت رستم خیلی ناراحت بود، روزی از پدرش زال خواست تا برای او فکری کند. زال مثل همیشه پر سیمرغ را آتش زد و وقتی سیمرغ حاضر شد، زال از او چاره خواست. سیمرغ گفت:



رستم باید برود کنار دریا. اسبش آنجاست. این جا روایت‌ها مختلف است، عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید، آن‌جا مادیانی را دید که می‌چرید و کره‌ای همراه اوست که آن کره همان اسب رستم بود. عده‌ای می‌گویند کره‌ای که اسب رستم شد، همراه مادیانی از دریا بیرون آمد و عده‌ای دیگر می‌گویند مادیانی از دریا بیرون آمد که شکم داشت و همان‌جا کره‌ای زایید که آن کره، اسب رستم شد. به هر حال رستم اسب خود را پیدا کرد و نامش را رخس گذاشت. (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ج ۲: ۹۳-۹۲ و نیز رک: خالقی مطلق، ۱۳۶۱: ۲۵).

## ۲.۴ قوشابولاغ

لحاظ کردن آب به عنوان یک عنصر اسطوره‌ای و اساس قرار دادن داستان کوراوغلو بر مبنای افسانه‌ای که از آب حیات نشأت گرفته است، قابل توجه است. در این داستان آمده است: «علی‌کیشی به فرزندش «روشن» که بعدها به کوراوغلو معروف می‌گردد، چنین گفت: در یکی از همین کوهستان‌های اطراف چشمه‌ای می‌جوشد که معروف به «قوشابولاغ» (قوشابولاغ) است. هر هفت سال یک بار ستاره‌ای از شرق و ستاره‌ای از مغرب در آسمان ظاهر می‌شوند. این دو ستاره بعد از مدتی باهم برخورد می‌کنند و از برخورد این دو، پرتو نوری بر این چشمه می‌تابد و با تابش این نور آسمانی «قوشابولاغ» می‌جوشد و حباب‌هایی از درون آب بیرون می‌زند.

بُود چشمه‌ای روشن آن سوی کوه	که باشد دو شاخ و بسی باشکوه
به هر هفت سالی به یک ره قران	بیفتد که سعد است آن بر جهان
بتابد از آن پرتوی بیکران	چه پرتو، همان راحت جسم و جان
پپوشد بناگاه از آن روی آب	همانند اختر هزاران حباب

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۵۴-۵۳)

«سیدوف احتمال می‌دهد که این قسمت از داستان قدیم‌ترین بخش آن باشد و بر این خصوصیات اساطیری قوشابولاغ اشاره می‌کند:

۱- نوشنده آن آب، هنرمند، عاشیق و دارای نعره بلند می‌شود. ۲- کسی که در کف و حباب آن تن بشوید، پهلوانی نیرومند می‌گردد. ۳- قوشابولاغ<sup>۱</sup> از زیر یک درخت کهنسال می‌جوشد و اطراف را تبدیل به برکه شیر می‌کند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۱۶۵).

در منظومه کوراوغلو نیز به ویژگی‌های قوشابولاغ چنین اشاره شده است:

سعدت اگر با کسی یار شد	درخت مرادش پر از بار شد
در آن آب شوید سر و روی خویش	اگر بوده خُلُقش بره یا که میش
بناگاه گرددد چو شیر و پلنگ	هراسی نماند ورا گاه جنگ
چنان چیره گردد به جنگاوری	که بهرام را یابد او برتری
دو دیگر از آن کامش ار تر شود	پس آن‌گاه او با کر و فر شود
شود صاحب نعره‌ای بس مهیب	هم از پهلوانی بیابد نصیب
چو نعره برآرد چه شیر ژیان	چه بیر و پلنگ و چه دیگر ددان
از آن زهره‌هاشان بدرد چنان	که مبهوت گردد زمین و زمان
سید دیگر همی شاعرش پرورد	که شعرش به هر کشوری ره برد
شود نغمه‌اش نغمه زندگی	ز شعرش بیابند بالندگی
چهارم بُود دردها را دوا	که درمان ببخشد به ناسورها
تو گویی که «سو» شاخه‌ای از وی است	که با آن سلامت برآید به دست
بهین مرهم است اندرین روزگار	مبادا شماری ورا پست و خوار
مگر کان دم عیسوی با وی است	کزو چشم من یارد از درد رست

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۵۴)

چون علی‌کیشی روشن را به سوی قوشابولاق فرستاد به او وصیت کرد که هنگام بازگشت، از آب چشمه جهت درمان نابینایی چشم او بیاورد:

بدارم وصیت تو را، زینهار	که باری نیاید ندامت به کار
چو شستی تن خویشتن را در آن	دگر بهره‌ای نوش کردی به جان
یکی جرعه‌ای زان بیاور مرا	که یابد از آن چشمه، چشمم دوا
مگر همچو ایوب شویم بدان	همی زخم چشم و همی زخم جان
شود تا دری بر من از آن فراز	چو یعقوب گردد دل و دیده باز
مرا بیت الاحزان گلستان شود	چنان‌چون که یوسف به کنعان شود
ببینم دگر بار روی پسر	شود زو دل و دیده‌ام چون قمر

(همان: ۵۴)

روشن بعد از طی گردنه‌های صعب‌العبور و دشوار سرانجام چشمه‌ای را که پدرش گفته بود پیدا کرد. «قوشا بولاق» در دشتی سبز در دل کوهستان و بر پای درختی کهنسال و زیبا

می‌جوشید. آب این چشمه مثل آب دیده، زلال و روان بود. حباب‌ها بر شانه‌های درختان رقص می‌کردند، شب فرا رسید و «روشن»، در انتظار ستاره‌هایی که پدرش در آسمان شب به او وعده داده بود، کنار چشمه ایستاد و چشم به دورترین نقطه آسمان دوخت. ستاره‌ها از مشرق نمایان شدند و درست در بالای چشمه باهم برخورد کردند. چشمه به اندازه‌ی قد یک انسان جوشید و بالا آمد. «روشن» در میان حباب‌های آبی که از چشمه می‌جوشید، آب تنی کرد و سپس جرعه‌ای نیز از آب را نوشید. بعد از بازگشت «روشن»، علی کیشی خطاب به او گفت: فرزندم! این آب هنر شاعری را به تو هدیه نمود و بازوان تو را قدرتی بسیار بخشید. از این پس نعره‌ی تو چنان غرأ خواهد شد که صدای مهیب «صوراسرافیل» در برابر صدای تو به وز-وز مگس شبیه خواهد بود. (اوزون، ۱۳۸۸: ۱۱۲)

چنان‌که تأمل شود علی کیشی او را به شستشو در آب توصیه می‌کند. غوطه خوردن در آب، نماد حیاتی دوباره است. بنا به نظر الیاده:

غوطه‌وری با تجزیه اشکال برابر است. به این علت است که نمادگرایی آب‌ها هم بر مرگ و هم بر باز زادن دلالت دارد. تماس و برخورد با آب، همیشه تجدیدی در پی دارد. از یک سو بدین سبب که تجزیه، زادن جدیدی به دنبال داشته است و از دیگر سوی، بدین لحاظ که غوطه‌وری عامل بالقوه حیات را بارور و تکثیر می‌کند. (الیاده، ۱۳۷۵: ۹۷)

پس قوشا بولاغ چهار ویژگی دارد:

#### ۱.۲.۴ قدرت بازو

در حماسه کوراوغلو، روشن با نوشیدن از آب قوشا بولاغ به زور پهلوانی دست می‌یابد. تا جایی که می‌تواند دشمنان را به هر سان که باشند مغلوب خود سازد:

قیررام قوشونو خاک پای کیمی      بیر قیلینج وورارام امیرای کیمی  
من جوشموشام بوز بولانیق چای کیم      اینانماکی نئچه ایله سؤنم من

(تهماسب، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

برگردان: دشمنان را همانند خاک پای مغلوب می‌سازم/ همانند امیران شمشیر می‌زنم/  
چون رودخانه‌ای سرد و گل‌آلود می‌خورشم/ باور مکن که تا چند سال دیگر خاموش گشته  
بفسرم.

در نبرد با فرزندش کرداوغلو (ر.ک: رسمی، ۱۳۹۵)، چون کرداوغلو، نام او را سؤال می‌کند، چنین پاسخ می‌دهد:

۶۲ بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌ای «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و ...

... کوراوغلو دئیلیم، اونا تیمشالام / هم رستم-ی زالام، همی سالسالام  
نچه خوتکارلاری تاختیندان سالام / قنیم-لر اوستونده اولایان منم

(تهماسب، ۱۳۸۷: ۴۳۱)

برگردان: کوراوغلو نیستم تمثال او هستم/ هم رستم زالم و هم سلسال هستم/ چندین خوتکار و حاکم را از تخت براندازم/ آن‌که به رقبایش زوزه کشد من هستم.

#### ۲.۲.۴ نعره پهلوانی

نعره کوراوغلو نیز نعره‌ای است دشمن‌شکن، جایی که کوراوغلو در برابر دشمن درمانده می‌شود از این نعره خود استفاده می‌کند:

توپ آچیلار قلاسیندان / حاق ساخالاسین بلاسیندان  
کوراوغلونون ناراسیندان / هریان گومبور گومبورلانی

(رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۸۴)

برگردان: از قلعه‌اش توپ شلیک می‌شود/ خداوند از بلا او را حفظ کند/ از نعره کوراوغلو هر جا گرب گرب می‌غرد.

رستم زال کیمی نعره-لر چکن / میدان‌دا مردایگیت باغرینی سوکن  
مصری قیلینج ووروب قیزیل قان توکن / اسیر گل‌مه وور اللرین وار اولسون

(همان)

برگردان: ای آن‌که چون رستم زال نعره‌ها می‌کشی/ ای آن‌که زهره پهلوان دلیران را در میدان رزم می‌شکافی/ ای آن‌که با تیغ مصری خود خون سرخ [دشمن] را جاری می‌سازی/ دریغ نکن، بزن که دست‌هایت سالم و پرتوان باد.

در نبرد با فرزندش کرداوغلو، چون بار اول به وسیله فرزندش مغلوب می‌شود و با حیله و ترفند از دست او نجات می‌یابد، و آن‌گاه از نعره خود بهره می‌گیرد و پشت پسر را به خاک می‌رساند:

دوم بار کشتی گرفتند باز / برآمد بدان هم‌زمانی دراز  
کوراوغلی بزد نعره شیروار / همان نعره‌اش آمد او را به کار

بزد ناگهان پور را بر زمین چنان که بُدی رسم او روز کین

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۱۷۶)

#### ۳.۲.۴ هنر شاعری و خنیاگری

اسطوره آب گاه با شعر و آوازه‌خوانی پیوند می‌یابد. این مضمون به صورت پرننگ در حماسه کوراوغلو دیده می‌شود و در واقع یکی از خصوصیات «قوشا بولاغ» آن است که کوراوغلو را به مقام شاعری و عاشیقی می‌رساند. کوراوغلو به مانند بعضی از قهرمانان داستان‌های شفاهی چون عاشیق غریب و قوربانی، که با خوردن باده عشق به استعداد شاعری و عاشیقی دست یافته است، با خوردن آب قوشابولاغ به مقام شاعری و خنیاگری دست می‌یابد.

بنا به روایت‌های منطقه آناتولی شرقی، صدای زیبای کوراوغلو محصول نوشیدن از چشمه‌های آراز (ارس) بیان گردیده است، به این ترتیب که او با نوشیدن سه جرعه از آب این رودخانه از چنین آواز خوشی برخوردار گردیده است (اوزون، ۱۳۸۸: ۱۴۶).

امروزه در بعضی از مناطق بعضی از شاعران را با لقب «کوراوغلو خان» و یا «عاشیق کوراوغلو» می‌خوانند که دلیل بر هنر عاشیقی کوراوغلو و بیانگر جایگاه رفیع او در این هنر است. همچنین کوراوغلو آهنگ منحصربه‌فردی را در میان آهنگ‌های ترکی به خود اختصاص می‌دهد (همان: ۱۵۳).

«در بیشتر روایت‌ها کوراوغلوی حماسه، هم یک دلاور شمشیرزن است و هم یک شاعر ساززن. واقف ولی اف هر دو شق را ممکن می‌شمارد و در عین حال که ابراز می‌دارد: «کوراوغلوی دلاور در عین حال یک شاعر-عاشیق نیز بوده و این هنر نقش بس مهمی در بلندآوازی او داشته است» این نظر را نیز تأیید می‌کند که بعید نیست صفت خنیاگری را مردم، به قهرمان محبوب خود بخشیده باشند. او در این باره چنین می‌نویسد:

یکی از سبب‌ها که باعث می‌شود مردم قهرمان خود را شاعر-عاشیق معرفی کنند، ناشی از این حقیقت است که سرایندگان، شخصیت‌های نادر فوق‌العاده‌ای به شمار می‌آیند. به اعتقاد مردم شاعری یک هنر خداداد است. حتی قهرمانان داستان‌های عاشقانه ما از طرف نیروهای فوق طبیعی و «بعد از سیراب شدن از باده عشق» شاعر شده‌اند (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۱۴۳).

در داستان کوراوغلو نیز، هرگاه قهرمان داستان اساس می‌کند که با زبان معمولی قادر به بیان مقصود خود نیست، از سازش استمداد می‌جوید، در داستان «سفر دربند کوراوغلو»

۶۴ بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌ای «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و ...

چون به پاشای دربند خبر می‌دهند که گویی رستم با دستان به دربند آمده است، او را به درگاه فرامی‌خواند و از او می‌پرسد:

قدومت مبارک بُود، مرحبا	فزودی بدین ملک لطف و صفا
ز سام و نریمان داری نشان	که‌ای تو، نژادت چه‌ای قهرمان؟
نظیری برایت به دربند نیست	بدین شهر کام و مراد تو چیست؟

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۷۲)

و کوراوغلو جواب می‌دهد:

بگفتا کوراوغلی که مطلوب من	نگنجد به آسانی اندر سخن
و لیکن به سازم پناه آورم	که او ترجمانی است اندر برم
نوازید با مهر چون ساز را	بیامیخت با عشق آواز را
کوراوغلی یل پیلتن نک منم	سرای ستم را به هم می‌زنم

(همان: ۷۳-۷۲)

#### ۴.۲.۴ درمان‌گری

جلوه دیگری از حیات‌بخشی نمادینه آب را می‌توان در اسطوره «آب درمان‌گر» جستجو کرد. «آب که رمز آفرینش کیهان و مخزن همه جرثومه‌هاست، جوهری جادویی با خاصیت درمانی یا جادو پزشکی‌علی‌الاطلاق و درمانگر است» (الیاده، ۱۳۷۲: ۱۹۳). درمان‌بخشی و شفا بودن آب در منابع اسلامی و ایرانی و غیرایرانی سابقه طولانی دارد. «و به عنوان یک عنصر حیات‌بخش، نماد آفرینش، تولد، رستاخیز، پالایش، شفا، زهدان، باروری، تطهیر، نوزایی و ... گردیده است.» (گورین و همکاران، ۱۳۷۷: ۱۷۴) آب در اسلام، نمود شفقت، معرفت باطنی و طهارت است. آب به شکل باران و چشمه، نماینده مکاشفه و حقیقت الهی است. (کوپر، ۱۳۷۹: ۲) چنان‌که حضرت ایوب (ع) پس از یک دوره طولانی بیماری پا بر زمین می‌کوبد و چشمه‌ای در زیر پایش پیدا می‌شود و او با نوشیدن آب از چشمه و شست‌وشوی بدنش در آن بهبود می‌یابد. (سوره ص: ۴۲-۴۰) در داستان کوراوغلو، چون قهرمان داستان بعد از خوردن و شستن جسم و سر، می‌خواهد که ظرفی از آب را بگیرد و درمان نابینایی پدر سازد به ناگاه چشمه غیب می‌شود:

چو «روشن» بشد از فلک کامیاب  
چنین گفت: نک وقت جبران بُود  
ز خامی من بال اسب ار بسوخت  
و لیکن بدین راه بیناترم  
پدر تا که یابد فروغ بصر  
بر آن شد که ظرفی کند پر ز آب  
ز بخت بدش یا که تقدیر او  
دریغا که چشمه بشد ناپدید  
بجُستش ولی باز ناکام ماند  
که تدبیر بابش همی خام ماند

نماندش به دل از خوشی هیچ تاب  
مگر تا تلافی خُسران بود  
از آن بُد که ابلیس چشمم بدوخت  
بباید کزین چشمه آبی برم  
بتابد دوباره چو نور قمر  
به امید و شادی رود سوی باب  
بخوشید آب زهش پیش رو  
بجُستش ولی بیش آن را ندید  
که تدبیر بابش همی خام ماند

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۵۷-۵۶)

در شاهنامه و روایات شفاهی مربوط بدان در باب ارتباط آب‌های اسطوره‌ای و نعره و هنر شاعری و خنیاگری موردی دیده نشد، لیکن در باب ارتباط آب و فرّ دلاوری اگرچه در شاهنامه موردی دیده نمی‌شود، اما در روایات شفاهی پهلوانی رستم و رویین تنی رستم با آب پیوند می‌یابد.

در ارتباط پهلوانی رستم با آب روایت ماندایی را یادآور می‌شویم: در روایت ماندایی رستم و یزد (پسر رستم) آمده است که «چون رستم در نبرد با پسرش به زمین افکنده می‌شود ... به سوی چشمه‌ای که آن را «چشمه مروارید» می‌گفتند می‌رود، تن را در آب شسته و رو به شمال می‌ایستد و رخ خود را به راست به سویی که خورشید و ده فرشته او بر روز فرمانروایی می‌گردند گردانده و به نیایش می‌پردازد. نیایش چنین بود: «از نیروی خویش به من وام تا ده تا این جوان را بر خاک افکنم.» (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۸۳) در روایات شفاهی نقالان، در باب ارتباط رویین تنی اسفندیار با آب مقدس چنین آمده است:

تن پاک اسفندیار، در آب مقدس شستشو می‌یابد و به فرّه ایزدی، پوست و استخوانش رویین می‌گردد؛ به جز آن دو چشم منورش که به هنگام غوطه خوردنش در شطّ مقدس، به هم برمی‌آیند و دو نقطه گزندپذیر می‌گردند (عناصری، ۱۳۸۷: ۳۳)

ولی درمانگری آب در شاهنامه نیز آمده است، بهترین نمود درمانگری آب در شاهنامه در داستان یزدگرد بزه‌گر و آب چشمه «سو» دیده می‌شود. یزدگرد که از منجمان اطلاع یافته

۶۶ بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌ای «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و ...

است مرگ او در چشمه «سو» واقع می‌شود، سوگند می‌خورد بدانجا وارد نشود ولی به خاطر بیماری که دچارش می‌شود طبیبان، مداوای او را با آب چشمه «سو» ممکن می‌شمارند:

تو را چاره آن است کز راه شهید سوی چشمه «سو» گرایم به مهد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۷/۲۸۳)

اما ستمکاری و نفس اهریمنیش باعث می‌شود تا اسبی از چشمه برآمده او را به قتل برساند:

چو نزدیکی چشمه «سو» رسید برون آمد از مهد و دریا بدید  
از آن آب لختی به سر بر نهاد ز یزدان نیکی دهش کرد یاد  
زمانی نیامد ز بینش خون بخورد و بیاسود با رهنمون

و آن چشمه درمانگر به آب مرگ بدل شود:

ز دریا برآمد یکی اسب خنگ سرین گرد چون گور و کوتاه لنگ  
... چو او کشته شد اسب آبی چو گرد بیامد بدان چشمه لاژورد

(همان، ۲۸۳-۷/۲۸۵)

می‌توان گفت که «قوشا بولاق» و چشمه «سو» نمودی از آب حیوان هستند که در اساطیر بیشتر ملت‌ها در چاره‌جویی از مرگ مطرح شده که البته تطهیر معنوی نیز در آن نمود می‌یابد.

#### ۳.۴ گذر از آب

آب رمز حیات است و گذر از آب، نمادی از مرگ و تولد دوباره. «گذر از رود نماد تغییر رویه‌ای اساسی است» (یونگ، ۱۳۸۱: ۳۰۰) در اسطوره‌ها می‌بینیم قهرمان در سیر مبارزات خود از رود یا دریایی می‌گذرد.

در اساطیر، گذر از آب اهمیت خاص دارد. اغلب قهرمانان پیش از دست یافتن به موفقیتی بزرگ از آب می‌گذرند. این شاید در اصل بر این پایه استوار باشد که با هر بار از آب



گذشتن، تولدی تازه وقوع می‌یابد چرا که آب با زهدان مادر مرتبط است و هر تولد تازه‌ای پاک‌ی تقدس و قدرت تازه‌ای است. ما هنوز هم هنگام تقدیم هدیه‌ای که از سفر می‌آوریم می‌گوییم از آب گذشته است (بهار، ۱۳۸۶: ۲۶۰).

چرا که «گذشتن از رودها و دریاها و دست یافتن به آن‌ها یکی از مشکلات همیشگی انسان بوده است و سبب پیدایش اسطوره‌هایی چون خدایان دریاها و ایزدان طوفان و صاعقه، پریان دریایی، اژدهایان و... شده است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

در کهن‌ترین حماسه بشری گیلگمش قهرمان بزرگ که یک سوم وجودش انسان و دو سوم او خداست برای یافتن «اوتنایشیتیم» تنها انسان جاویدان از دریای مرگ که حاوی آب تلخ است گذر می‌کند و بار دیگر برای یافتن گیاه جاودانگی از دریای آب‌های شیرین می‌گذرد (ساندرزمان، ۱۳۷۸: ۴۰).

علاوه بر این، گذر از آب به عنوان یک آزمون مورد استفاده قرار می‌گیرد، این آزمون (ور<sup>۳</sup>) از آزمون‌های رایج اقوام مختلف است.

در اقوام اروپایی، آزمایش به دو صورت، به وسیله آب و آتش صورت می‌گرفته است. در آزمون آب که به نام (water ordeals) خوانده می‌شد، متهم را یا در آب جوشان می‌انداختند و یا در آب سرد، و این آب بود که حقانیت او را مشخص می‌ساخت (رضی، ۱۳۴۶: ۱۳۶۱).

در داستان‌های ملل ترک، کوراوغلو نیز با این «ور» آزموده می‌شود. این موضوع در داستان «دزدیده شدن قیرآت توسط حمزه» در گذر از رود «تونا» نمود می‌یابد که چون کوراوغلو خواست از دست لشکر حسن پاشا بگریزد نگاهی به اطراف انداخت، سه طرف قلعه توقات خشکی بود و فقط از یک طرف آب رودخانه «تونا» (دانوب) جریان داشت. حسن پاشا عمداً سه طرف خشکی قلعه را مسدود نموده بود که کوراوغلو پهلوان مجبور شود از رودخانه گذر بکند و غرق شود، لیکن او سوار بر قیرات بر «تونا» زد، در حالی که می‌گفت:

آتی مینمیشم گزمه‌یه      دوشمن باغیرینی ازمه‌یه  
تونا چایینی اوزمه‌یه      قیرات بیر قواص اولاییدی

برگردان: اسب را برای جولان سوار شده‌ام / تا دل دشمن را بکوبم / برای شنا کردن رودخانه تونا / کاش قیرات یک غواص می‌شد.

۶۸ بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌ای «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و ...

کوراوغلوی قهرمان این را گفت و اسب را به دل رودخانه «تونا» زد. قیرات تا بالای شانه‌هایش وارد آب شد. جریان آب زیاد بود. گاهی آب بر اسب غلبه می‌کرد و گاهی اسب بر آب. کوراوغلو به خوبی می‌دانست که اگر جریان به همین منوال ادامه یابد، فشار و قدرت آب، قیرات را می‌اندازد، لذا نعره‌ای دیوانه‌وار کشید و گفت:

جئیرانا بنزهر قاچیشین      آددیملا قوربان قولونا!  
ترلانا بنزهر اوچوشون      ال چاتماز ایسهک یالینا!

(همان: ۲۴۸)

برگردان: دویدنت به آهو می‌ماند/ قدم بردار قربان قدم‌هایت/ پرواز کردنت به شاهین می‌ماند/ دست به یال ابریشمینت نمی‌رسد.

انگار که سخنان او به اسبش دل و جرأت، و بال و پر داد. با قدرت و سرعت شنا کرده به پشتوانه فرّاش از آب خروشان رودخانه نجات یافت و به سلامتی خارج شد. این جریان در منظومه کوراوغلو چنین آمده است:

به فرمان پاشا سپه بست صف      گرفتند همی پهلوان را هدف  
کوراوغلی همان گاه زد بر تونا      رهد تا ز دست قشون دغا

(رسمی و همکار، ۱۳۹۵: ۱۴۲)

در شاهنامه فردوسی این «ور» چندین بار نمود می‌یابد. اولین بار فریدون که دارای فرّۀ ایزدی است چون به ارونند رود می‌آید، رودبان از دادن کشتی به او امتناع می‌کند، فریدون اسب خود را به آب می‌افکند و به سلامت از آن می‌گذرد:

فریدون چو بشنید شد خشمناک      از آن ژرف دریا نیامدش باک  
سرش تیز شد کینه و جنگ را      به آب اندر افکند گلرنگ را

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/۶۷)

در داستان کیخسرو نیز چون کیخسرو به همراه گیو و فرنگیس از توران می‌گریزند، گیو به یاد می‌آورد که فریدون چگونه از رود گذشت:

فریدون که بگذاشت ارونند رود      فرستاد تخت مهی را درود

جهانی شد او را سراسر رهی که با روشنی بود و با فرهی...

(همان، ۳/۲۲۷)

و او را ترغیب می‌کند که از آب بگذرد چرا که او فره‌مند است و آب به شخصیت‌های فره‌مند ضرری نمی‌رساند:

به بد آب را بر تو کی بود راه که با فرّ و برزی و زیبای گاه

(همان، ۳/۲۲۸)

و کیخسرو با یاد خداوند بر آب می‌زند:

به آب اندر افکند خسرو، سیاه  
پس او فرنگیس و گیو دلیر  
چو کشتی همی راند تا باجگاه  
نترسد ز جیحون وزان آب، شیر

(همان، ۳/۲۳۴)

گودرز این گذر کیخسرو را اینچنین وصف می‌کند:

به جیحون گذر کرد و کشتی نجست  
به فرّ کیانی و رای درست  
بسان فریدون کز ارون‌درود  
گذشت و به کشتی نیامد فرود  
ز مردی و از فره‌ایزدی  
ازو دور شد چشم و دست بدی

(همان، ۳/۲۴۰)

رستم نیز که دارای فره‌ پهلوانی است، در مبارزه با اسفندیار از آب می‌گذرد:

چو اسفندیار از پسش بنگرید  
بر آن روی رودش، به خشکی بدید  
همی گفت کین را مخوانید مرد  
یکی ژنده‌پیل است با دار و برد  
گذر کرد پر خستگی‌ها بر آب  
از آن زخم پیکان شده پرشتاب

(همان، ۶/۲۸۹)

#### ۴.۴ آب حیات

آرزوی جاودانگی و ترس از مرگ، علت ظهور نظریه‌ آب حیات در بین ملل است. آب حیات، درخت زندگی، آب بقا، آب اسکندر، آب خضر، چشمه حیوان، چشمه جوانی

مضمون اساطیری کهنی است که بازتاب آن در بین تمامی ملل یافت می‌شود. در باب محل کشف این آب نظرات مختلفی وجود دارد، «ابراهیم حقی<sup>۲</sup> آن را در قطب- که شش ماه شب و شش ماه روز است- می‌داند لیکن طبری آن را در محلی در آذربایجان می‌داند» (Buyuk yildirim, 2013: 37). که البته نگارندگان چنین مورد را در طبری نیافته، ولی مؤلف الدر المثور نیز نقل کرده است که در بعضی روایات، مجمع‌البحرین را اراضی آذربایجان دانسته‌اند (سیوطی، ج. ۴: ۲۳۵). «در اساطیر کهن چینی، کوه مقدس «کون لون» در غرب چین، خاستگاه رود زرد به شمار می‌آمده است و سرچشمه چهار رودی است که هرکس از آن بنوشد، به جاودانگی دست خواهد یافت.» (کریستی، ۱۳۷۳: ۱۱۳-۱۱۴) در آیین مهری، رمزپردازی آب از اصول اساسی باورمندان است و یکی از دو معجزه بزرگ، میترا، بعد از تولد، جاری ساختن «چشمه خشکی ناپذیر (Fonsperennis)» از صخره بود. این چشمه را چشمه جاودانی نامیده‌اند. (ورمازن، ۱۳۷۲: ۲).

با توجه به برخی روایت‌ها از منطقه «اکنای» در دامنه کوهی که به «کوهستان جهان» معروف است و ارتفاع آن، بنا بر روایت‌هایی، به آسمان دوازدهم نیز می‌رسد، درختی تناور و کهن سالی وجود دارد که بر پای آن «آب حیات» از چشمه‌ای که در آن جاریست می‌جوشد. این آب درمان بسیاری از دردها و اکسیر جوانی است. نظیر این افسانه را می‌توان در افسانه‌های آناتولی یافت به گونه‌ای که آب حیات در این داستان‌ها، بسیار شبیه عنصر موجود در داستان کوراوغلوست (اوزون، ۱۳۸۸: ۱۲۲).

«در بسیاری از روایت‌ها کوراوغلو خود نیز به آب حیات دست می‌یابد و با خوردن آن به چهل تنان می‌پیوندد و دور از غوغای زندگی اجتماعی و شور و تاب‌ها به مبارزه در راه ستم‌دیدگان و ستم‌پیشگان به زندگی خود ادامه می‌دهد: «در روایت قاضی آنتپ، کوراوغلو، بعد از دیدن گورهای دلاوران چاملی بئل متأثر می‌شود و می‌خواند:

چاملی بئله قارا دومان‌لار چؤکتو      چیچکلری سولدو، قوشلار سؤنوکتو  
بیزه بوردان گؤچوب گیتیمک گوزوکتو      قالالار قوردومدو بونون ایچینمیش

برگردان: ... ابرهای سیاه بر چاملی بئل فرونشست / گل‌هایش پژمرد و پرندگان  
خاموش شدند / من بر آنم که از این دیار رخت بر بندم / انگار آن قلعه‌ها برای این بر پا داشته  
شده است.

و سپس از پسرش حسن داغستانی می‌خواهد که به داغستان برود و به دنبال او نیاید و خود به کوه چهل تنان شام (سوریه) می‌رود و ناپدید می‌شود و از آن به بعد طنین صدای ساز و آواز کوراوغلو از کوه چهل تنان به گوش می‌رسد. قیرات نیز سالی یک بار در بازار شام شیبه می‌کشد.» (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶: ۲۶۰)

در حکایتی از آناتولی پایان کار کوراوغلو چنین نشان داده می‌شود:

قیرات گم می‌شود و کوراوغلو به دنبال او از چاملی‌بئل پایین می‌رود و ناپدید می‌شود... یوسف بیقلی (سبیلو)، یکی از دلاوران، بعد از آن‌که چهل روز تمام به دنبال او کوه و دشت را زیر پا می‌گذارد، به کوه‌های توقات می‌رسد. در بالای کوه ناگاه چهل مرد را که سرفره‌ای حلقه زده‌اند، می‌بیند و کوراوغلو را در میان آن‌ها به جا می‌آورد، از آنان نیز آب می‌خواهد... به اشاره کوراوغلو کاسه‌ای آب به دست یوسف می‌دهند و می‌گویند: "نصیب خود را بگیر!" و یوسف تنها نصف آب کاسه را می‌نوشد و باقی آن را بر سرش می‌ریزد... وقتی چشم می‌گشاید، نه کوراوغلو را می‌بیند و نه دیگران را. یوسف به چاملی‌بئل برمی‌گردد و آن‌چه را دیده است، برای چاملی‌بئل نشینان تعریف می‌کند و همه باخبر می‌شوند که کوراوغلو به چهل تنان پیوسته. بنا به گفته‌ها اگر یوسف سبیلو تمام آب کاسه را سرکشیده بود، او نیز به چهل تنان می‌پیوست. با این همه، یوسف در سایه خوردن نصف آب کاسه، ۲۵۰ سال زندگی کرد. علل پذیرفته شدن کوراوغلو از سوی چهل تنان عبارت بودند از نوشیدن سه حباب و فقیرنوازی و کامل بودن دین او. بعد از پیوستن کوراوغلو به چهل تنان، دلاوران چاملی‌بئل نیز به مناطق و شهرهای مختلف می‌روند و پراکنده می‌شوند (همان: ۲۶۱-۲۶۰).

در بعضی از روایت‌های شفاهی این جاودان بودن در همان آغاز داستان با خوردن آب قوشابولاغ میسر شده است.

اگر چه در ادبیات فارسی، آب حیات بیشتر با نام اسکندر و حضرت خضر تداعی می‌شود، اما «حداقل سه هزار سال پیش از پردازش داستان اسکندر روایت بسیار جالبی از مضمون افسانه مذکور در حماسه بین‌النهرینی گیل‌گمش بازگو شده است.» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۸۹)

در شاهنامه اسکندر در مسیر دریانوردی‌های خود، از وجود چشمه حیوان آگاهی می‌یابد، که در ظلمات واقع است، در این راه خضر، رأی‌زن اسکندر است:

ورا اندران خضر بُد رای‌زن      سر نامداران آن انجمن

(فردوسی، ۷/۸)

اما در بین یک دو راهی، این دو یکدیگر را گم کرده و خضر به آب حیوان می‌رسد:

پیمبر سوی آب حیوان کشید	سر زندگانی به کیوان کشید
بر آن آب روشن سر و تن بشست	نگهدار جز پاک یزدان نجست

(همان)

در این جا نیز آب زندگانی نصیب انسان یزدان پرست و نیک می‌گردد. اما اسکندر که همواره آز و طمع را با خود دارد، از این چشمه نمی‌تواند بهره‌ای داشته باشد:

سکندر پیرسید از سرکشان	که ایدر چه دارد شگفتی نشان
چنین گفت با او یکی مرد پیر	که ای شاه نیک اختر و شهر گیر
یکی آبیگرسست زان روی شهر	کز آن آب، کس را ندیدم بهر
چو خورشید تابان بدانجا رسید	بر آن ژرف دریا شود ناپدید
پس چشمه در، تیره گردد جهان	شود آشکارای گیتی نهان
وزان جای تاریک چندان سخن	شنیدم که هرگز نیاید به بُن
خرد یافته مرد یزدان پرست	بدو در، یکی چشمه گوید که هست
گشاده سخن مرد با رای و کام	همی آب حیوانش خواند به نام
چنین گفت روشن دل پر خرد	که هر ک آب حیوان خورد کی مُرد

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۷/۷۹)

نمود برتر آن در داستان کیخسرو است که چون رسالت شهریاری خود را به انجام می‌رساند، در چشمه‌ای روشن خود را می‌شوید و محو میشود که محو شدن او نشانه جاودانه شدن اوست.

چو بهری ز تیره شب اندر چمید	کی نامور پیش چشمه رسید
بر آن آب روشن سر و تن بشست	همی خواند اندر نهان زند و اُست
چنین گفت با نامور بخردان	که باشید پدرود تا جاودان
کنون چون برآرد سنان آفتاب	مبیند دیگر مرا جز به خواب

(همان، ۵/۴۱۳)

چنان‌که خالقی مطلق معتقد است که این چشمه، همان چشمه حیوان است: «کیخسرو پیش از این در آن غسل کرد و در زمرة جاودانان درآمد». (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۴۳۰)

مضمونی در روایات اسکندر وجود دارد که آشپز او به چشمه آب حیات می‌رسد، اسکندر ماهی خشکیده‌ای به آشپز خود می‌دهد که آن را در همه چشمه‌هایی که در سر راه می‌بیند بشوید و اگر ماهی در اثر تماس با آب یکی از آن چشمه‌ها ماهی زنده شد در آب به شنا می‌پردازد، از ترس این‌که مبادا شاه، ماهی را از او طلب کند خود به درون چشمه می‌جهد اما نمی‌تواند ماهی را بگیرد. سپس بازگشته اسکندر را از ماجرا آگاه می‌سازد. در یک روایت دیگر به جای آشپز اسکندر، یکی از سواران او، تصادفاً نهر الحیات را می‌یابد. بدین ترتیب که روزی آن مرد نخجیریوز تندروری را با تیر می‌زد و چون کشته مرغ را می‌برد در جویباری که در نزدیکی جاری بود بشوید مرغ بی‌جان زنده شده به پرواز درمی‌آید. (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۹۲ و ۲۹۳) که بی‌تردید این داستان با داستان زنده شدن ماهی نمک سود به وسیله یوشع بن نون همراه حضرت موسی ارتباط دارد. (ر.ک: رسمی، ۱۳۷۹: ۱۸۷)

در داستان کوراوغلو نیز علاوه بر قوشابولاغ از چشمه‌ای یاد می‌شود که مرغ پرکنده‌ای در آن دوباره جان می‌گیرد. در یکی از روایت‌ها آمده است که روزی فرزند خوانده کوراوغلو (عیوض) مرغ پرکنده‌ای را در چشمه‌ای می‌شوید که ناگاه مرغ دوباره زنده می‌شود فرزند خوانده کوراوغلو برای دادن این خبر به سوی گروه می‌رود ولی موقع بازگشت می‌بیند که آن چشمه به هزار چشمه تبدیل شده است. در روایتی دیگر یکی از افراد کوراوغلو، مرغی را شکار می‌کند، هنگام شستشوی مرغ شکار شده، مرغ جان می‌گیرد و از هر قطره‌ای که از بال پرنده می‌چکد چشمه‌ای پدیدار می‌شود (Buyukyildirim, 2013: 37)

## ۵. نتیجه‌گیری

آب رمز صورت مثالی آفرینش مادی است، از این رو در فرهنگ‌های مختلف اساطیری، خلقت جهان مادی از آب آغاز می‌شود. در بیشتر داستان‌های حماسی نقش اسطوره‌ای آب جایگاه ویژه‌ای دارد، داستان حماسه کوراوغلو نیز از این عنصر بی‌بهره نیست. شروع داستان با تولد اسبان دریایی آغاز می‌شود، در مسیر داستان قهرمان به چشمه قوشا بولاغ- که خاصیت درمانگری دارد و قهرمان را با دادن الف) قدرت بازو ب) نعره دشمن‌شکن ج) هنر شاعری، فره‌مند می‌سازد- رهنمون می‌شود در سایه این فره پهلوانی است که کوراوغلو

همراه با قیرات از رودخانه تونا عبور می‌کند و در انجام داستان در بیشتر روایت‌ها با خوردن آب حیات به چهل تنان می‌پیوندد و جاودانه می‌شود، بیشتر این نمودها با شاهنامه فردوسی که در داستان کیخسرو، آب حیات در داستان اسکندر، تعمیرهای پهلوانان و خوان‌های گذر از آب وجود دارد، مشترک است و در داستان کوراوغلو به نعره و هنر شاعری برآمده از آب اشاره‌ای شده است که در شاهنامه فردوسی، نعره پهلوانی - با این که اهمیت دارد - ولی با اسطوره آب ارتباطی ندارد و به همپیوندی هنر شاعری و آب نیز اشاره‌ای نشده است.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- کوراوغلو Koroğlu: قهرمان حماسی مشترک میان بسیاری مردمان ترک از جمله ترکان آذربایجان و ترکیه، ترکمن‌ها، ازبک‌ها و اویغورها است
- ۲- بولاق در زبان ترکی به معنی چشمه و قوشابولاغ به معنی جفت چشمه یا چشمه دو شاخ آمده است.
- ۳- رود تونا یا دانوب رودی است که از جنگل‌های سیاه در آلمان سرچشمه می‌گیرد و در ناحیه دلتای دانوب در رومانی به دریای سیاه می‌ریزد.
- ۴- در سنت زرتشتی عصر ساسانی، «ورها» که گاه به دست موبدان انجام می‌شد، بر دو گونه بود: «ور گرم» و «ور سرد»؛ ور گرم این می‌بود که «پیشمار» یا «پسمار» [فرد در معرض آزمون] را وامی‌داشتند که از میان توده آتش بگذرد یا پای خود را در آب گرم فرو برد و زمانی نگه دارد و گاه بر سینه آنان مس و روی گذاخته می‌ریختند و ور سرد این بود که آب گوگرد به کام آنان می‌ریختند و یا سر آنان را زمانی در زیر آب سرد نگه می‌داشتند و یا ناگزیر می‌کردند که از میان رودی پرآب بگذرد. (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۴۵۸-۴۵۷)
- ۵- ابراهیم حقی ارزرومی، شاعر، عارف و دانشمند مشهور ترک (۱۱۱۵-۱۱۸۶ق./۱۷۰۳-۱۷۷۲ م.) وی در علوم مختلف از جمله هیأت، جامعه‌شناسی، ریاضیات، طب، اخلاقیات و فرهنگ اسلامی صاحب نظر بود. از آثار او معرفتنامه، دیوان الهیات، تذکره‌الاحباب، حصن‌العارفین، قوت جان، منتخبات منظومه و رازنامه را می‌توان نام برد.

### کتابنامه

#### کتاب‌ها

#### قرآن مجید

آموزگار، ژاله، ۱۳۷۴، تاریخ اساطیری ایران، چاپ چهارم، تهران: سمت.



- الیاده، میرچا، ۱۳۷۲، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- الیاده، میرچا ۱۳۷۵، مقدس و نامقدس، م. نصرالله زنگویی، تهران: سروش.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم، ۱۳۶۳، فردوسی نامه، تهران: علمی.
- اوزون، انور، ۱۳۸۸، کوراوغلو در ادبیات ملل، تألیف و ترجمه داریوش عاشوری، تبریز، انتشارات ندای شمس.
- اوستا، ۱۳۸۴، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ۲ ج، چاپ نهم، تهران: مروارید.
- بهار، محمد تقی، ۱۳۷۶، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران، آگاه
- بهار، محمد تقی، ۱۳۸۶، از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ پنجم، تهران: نشر چشمه.
- بهار، محمد تقی، ۱۳۸۷، ادیان آسیایی، چاپ هفتم، تهران، نشر چشمه.
- تھماسب، محمدحسن، ۱۳۸۲، کوراوغلو، کؤچورن: م. کریمی، تهران: انتشارات اندیشه نو.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۱، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار.
- رئیس‌نیا، رحیم، ۱۳۶۶، کوراوغلو در افسانه و تاریخ، تبریز، انتشارات نیما.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۳، پیکره‌گردانی در اساطیر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات ایرانی.
- رسمی، سکینه، ۱۳۷۹، نوای غیب در پرده راز، تهران: انتشارات بازشناسی اسلام و ایران.
- رسمی، سکینه، عاتکه رسمی، ۱۳۹۵، منظومه کوراوغلو، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد پژوهشی شهریاری.
- رضی، هاشم، ۱۳۴۶، فرهنگ نام‌های اوستا، تهران: فروهر.
- ژیان، فلیکس، گ. لاکوئه، لوئی ژوزف دلاپورت، ۱۳۷۵، اساطیر آشور و بابل، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: فکر روز.
- ساندرزمان، ک.، ۱۳۷۸، گیلگمش، ترجمه داود منشی‌زاده، تهران، جاجرمی.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۸۵، سایه‌های شکار شده، تهران: طهوری.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۲۰۱۰، الدرالمشور، بیروت، دارالفکر.
- شوالیه، ژان، آلن گریبان، ۱۳۷۸، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- عناصری، جابر، ۱۳۸۷، شناخت اساطیر ایران براساس طومار نقالان، چاپ اول، تهران: سروش.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۴، شاهنامه، چاپ مسکو، به تصحیح سعید حمیدیان، تهران
- کریستی، آنتونی، ۱۳۷۳، شناخت اساطیر چین، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- کوپر، جی. سی.، ۱۳۷۹، فرهنگ مصور نمادهای سنتی، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: فرشاد.
- گورین، ویلفرد، ال. ارل. جی. لیبز؛ جان. ار. ویلینگهام، لی، ورگان. ۱۳۷۷، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، چاپ سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.

۷۶ بررسی تطبیقی نقش اسطوره‌ای «آب» در داستان کوراوغلو با شاهنامه فردوسی و ...

واحد دوست، مهوش، ۱۳۷۹، نهاده‌های اساطیری در شاهنامه، تهران: صدا و سیما.  
ورمازرن، مارتن یوزف، ۱۳۷۲، آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران: چشمه.  
یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۷۸، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه محمود سلطانی، تهران: جام.

#### مقاله‌ها

اسماعیل پور، ابوالقاسم، ۱۳۸۱، تیرما، سیزه شو (جشن تیرگان و اسطوره تیشتر) نامه علوم انسانی، دوره ۱، شماره ۱.

خالقی مطلق، جلال، ۱۳۶۱، فرامرزنامه، ایران‌نامه، اولین شماره.

رسمی، عاتکه، ۱۳۹۲، بررسی تطبیقی داستان‌های رستم و کوراوغلو، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، دوره ۱، شماره ۲.

رسمی، عاتکه، ۱۳۹۳، بررسی ویژگی‌های رخش رستم و قیرات کوراوغلو، همایش پیوندهای ادبی و زبان ایران و ترکیه.

رسمی، عاتکه، رسمی، سکینه، ۱۳۹۴، بررسی تطبیقی آموزه‌های اخلاقی در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو، پژوهشنامه حماسی، شماره ۱.

رسمی، عاتکه، رسمی، سکینه، ۱۳۹۴، پیوند عشق و حماسه در شاهنامه فردوسی و داستان کوراوغلو، نشریه اسطوره‌شناختی و عرفان دانشگاه آزاد، شماره ۱۱.

رسمی، عاتکه، رسمی، سکینه، ۱۳۹۵، مقایسه نبرد پندر و پسر در داستان‌های «رستم و سهراب» و «کوراوغلو و کرداوغلو»، فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، سال چهارم، شماره ۱۱.

شرکت مقدم، صدیقه، ۱۳۸۸، مطالعه ادبیات تطبیقی، نشریه تطبیقی مکتب‌های ادبیات، سال سوم، شماره ۱۲.

شریفیان، مهدی، اتونی، بهزاد، ۱۳۹۰، کهن نمونه آب و کارکرد آن در اسطوره و حماسه، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج، سال سوم، شماره ۹.

طغیانی، اسحاق، قربانی، رحمان، ۱۳۹۰، بررسی و تحلیل بازتاب اساطیری آب در شاهنامه فردوسی، کهن‌نامه ادب پارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان.

عدنانی، مسعود، ۱۳۷۹، اسطوره آب و بازتاب آن در داستان رستم و اسفندیار، مجله چیستا، مهر ۱۳۷۹، شماره ۱۷۱.

محسنی‌نیا، ناصر، امیری‌فر، عاطفه، ۱۳۹۳، از هیرمند تا تیسر، رمزگشایی اسطوره‌ای آب در شاهنامه و انه اید، نشریه علمی-پژوهشی ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان، سال ۱۷، شماره ۳۵.

سکینه رسمی و عاتکه رسمی ۷۷

یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۸۸، تحلیل نقش نمادین آب و نمودهای آن در شاهنامه فردوسی براساس روش نقد اسطوره‌ای، جستارهای ادبی، دوره ۴۲، شماره ۲.

Karakurt, Deniz, Augustos 2011, Türk Söylence Sözlüğü, Açıklamalı ansiklipedik mitoloji sözlüğü, Türkiye

Buyuk yıldırım, Ayşe, 2013, Kulturumuzde ve Edebiyatimizda su

